



کتاب مارینا و ...

خیانتی دیگر

از او

فعالیت زندانیان سیاسی سابق بخصوص زندانیان سال های گمشده دهه شصت در این روزها باهرگام خود پرده ای دیگر از جنایات رژیم را برمیدارد. ابعاد حوادث و جنایت های رژیم در این سال ها بس عظیم و پنهان است. هنوز در ایران خفقان است و هنوز نیاز به تحقیقات جدی تری برای برداشتن سرپوش ها و تحریف ها و دروغ های رژیم را طلب می کند. در میان کسانی که در این سال ها با تلاش خود به روشنگری مشغولند فرصت طلبانی هم پیدا شده اند که کاری جز مغلطه و استفاده شخصی از این جنایات و در نهایت آب به آسیاب رژیم ریختن ندارند. جای تعجب نیست که این طیف را توابع سابق زندان ها تشکیل می دهند. بعضی از آنها با ذکاوت و وقاحت کافی که در خود سراغ دارند موقعیت را مناسب تشخیص داده و برای مطرح ساختن خود و در اصل منافع خود پا به میدان گذاشته اند. مارینا..... نمونه تازه ای است که مطالب کذبش در نوشته ها و مصاحبه هایش خشم انسان های داغ دیده را بر می انگیزد.

در اسفند سال شصت و یک مرا از بند تنبیهی هشت زندان قزلحصار برای بازجویی مجدد به بند یک زندان اوین که در آن زمان بند توابعها به حساب می آمد منتقل می کنند. در اواسط سال شصت و دو بود که مارینا را در آن بند دیدم. من در اتاق شش بودم و مارینا در اتاق پنج. او با هم پرونده ای من هم اتاق بود. من مرتب برای دیدن دوست و هم پرونده ای ام به اتاق پنج سر می زدم و باهم در مورد مسائل خودمان و مسائل بند در گوش هم نجوا می کردیم. فضای بند به خاطر وجود توابعها و بریده ها بسیار بد بود و هر حرکت ساده ای منجر به اذیت و تنبیه می شد.

هم پرونده ای من که در کتابم "یادنگاره های زندان" او را مادر مریم خطاب کرده ام یک روز در جواب سوال من که پرسیدم: این دو تا دختر ها کی هستند که صبح تا شب رو به دیوار با چادر و مقنعه به نماز ایستاده اند، آن هم نه مثل همه بلکه هر کدام یک کتاب مفاتیح در دستشان بلند کرده و روی سرشان گرفته اند؟ و او می گوید:

اینها هر دو تا شون مسیحی هستند که الان مسلمان شده اند و توابع این یکی که معمولاً سمت چپ هم می ایسته اسمش مارینا است و با بازجویی ازدواج کرده است.

کنجکاو شدم و سعی کردم بارها صورت این دختری را که با بازجوییش ازدواج کرده نگاه کنم. برایم چندش آور بود ولی این کار را می کردم و الان دقیقاً آنچه را که دیدم به خاطر دارم صورت در چادر و مقنعه سفید پیچیده شده بود و تنها گردی صورت که چانه اش نیز پیدا نبود مشخص بود. چهره ای رنگ پریده و چشمانی بسیار بی روح داشت. بهیچ عنوان ما را نگاه نمی کرد و غرق در کار های خود بود. حال بعد از سال ها بار دیگر در تورنتو شنیدم مارینا... با بازجوییش ازدواج کرده... و او را به خاطر می آورم.

قبل از آن در همان روزها در جمعی دوستانه که او نیز حضور داشت چهره آرایش کرده و رفتار سرزنده و حراف بودنش مانع از آن شد تا من او را بخاطر بیاورم در ثانی کسانی که در آن جمع بودند معتبر تر از آن بودند که کسی به حضور یک تواب زندان فکر کند علاوه بر آن زمانی که توانستم او را بعد از چند روز بشناسم باز با خود گفتم لابد با گذشته خود بر خورد کرده و حقایق را بیان می کند و گرنه کسی او را همینطوری به این جمع راه نمی دهد.

در این میان خوشبختانه در تماسی که با هم پرورنده ایم داشتم بعد از دیدن عکس مارینا او را به خاطر می آورد و احساس تلخش از او بیدار می شود. حال سوال ام و جای تعجبم اینجاست، او از این بندی که ما در آن بودیم و رفتار خودش و اینکه همیشه یک پایش بیرون از بند بوده کلمه ای در کتابش نیاورده است. چرا؟ آیا او لحظه ای به مطلبی که خود در جمع زندانیان در کانادا بیان کرده که: " پدرش هرگز حاضر نشد در باره زندان با او صحبت کند " اندیشیده است؟

من در این نوشته قصد نقد کتاب او را ندارم. مارینا با انتشار ندادن کتاب خود به زبان فارسی بسیاری از ایرانیان را از خواندن کتاب خود زیرکانه محروم کرده و با تحریف ها و اکاذیبی که در کتاب نوشته همان به نفعش بود که کتاب به زبان های دیگر منتشر شود.

اما تکه های پراکنده کتاب او که در نقد ها آمده و همچنین مصاحبه هایش به اندازه کافی تناقض گویی ها و دروغ پردازی هایش را آشکار می کند. او با پروراندن شخصیت کاذب از خود و با جدا کردن باز جوی خوب و بد به نفع رژیم داستان پردازی می کند.

کسانی که از نزدیک شاهد جنایت های رژیم بودند خوب می دانند که چقدر نا گفته ها از جنایات رژیم وجود دارد. همچنین چقدر مقاومت ها و ایثارگری ها است که هنوز پشت پرده پنهان است. من هنوز بعد از انتشار کتابم در ارتباط با کسانی قرار می گیرم که دنبال عزیزان گمشده خود می گردند. در جایی که همه ما تلاش برای افشا و جمع آوری حقایق داریم امثال مارینا دنبال منافع شخصی خود از افشاحات گذشته شان هستند و جعلیات را به عنوان مستندات به خورد دنیا می دهند.

بهتر بود مارینا ذره ای با خودش صادق بود و بجای انتشار این جعلیات نفرت خود را از گذشته اش و آنانی که او را تحت فشار و ادار به چنین رفتار غیر انسانی کردند بیان می داشت و در نهایت این رژیم جمهوری اسلامی است که باید بخاطر بوجود آوردن امثال مارینا ها باید محکوم شود.

مارینا در جایگاه خود به عنوان یک زندانی سیاسی در سلولش با کسی همبستر می شود که تا چند دقیقه قبل انسان بیگناهی را فقط به خاطر اندیشه اش زیر شکنجه های حیوانی خود قرار داده بود. آیا امروز مارینا به آن انسان های والایی که بی نام بخاطر آزادی کشته شدند و تن به هیچ همکاری ندادند فکر نمی کند. اگر چنین بود، دروغ و اکاذیب و شخصیت دروغین از خود را محتویات یک کتاب مستند قرار نمی داد. اگر زهرا کاظمی زیر شکنجه و تجاوز در زندان به قتل رسید چه ربطی به مارینا دارد که در زندان همکاری کرده است و دوران زندانش را به دوران ماه عسل خود بدل کرده است و اکنون با ساختن یک داستان قلابی دنبال شهرت و عایدی برای خود می باشد. آیا تقدیم کردن این کتاب به زهرا کاظمی توهین به او و سوء استفاده از شهرت او نیست؟